

از کاری که کرده بود فوق العاده رضایت داشت، «بلند کردن کتاب از داخل سبد کتاب های مترو.»»

این کتابها را داخل یک سبد می گذاشتند که مسافران تا رسیدن به مقصدشان مطالعه کنند. او اما هر روز یک یا دو جلد کتاب بلند می کرد و خوشحال هم بود که زرنگ است.

آن روز وقتی به خانه رسید و دید دزد نصف اموالش را برده آنقدر عصبانی شد که **فریاد زد**: از دست این دزدها آدم امنیت نداره.